روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

# روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
شنبه • ۱ شهریور ۱۳۹۹ • ۲ محرم ۱۴۴۲ • ۲۲ آگوست ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۹۸ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۲۰:۰۴
اذان صبح فردا ۵:۰۰ • طلوع آفتاب ۶:۳۰

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

کارگاه چاپ و دوخت پرچم‌های عزاداری در پاساژ مهستان تهران، عکس: مهدیه کرمانی، فارس

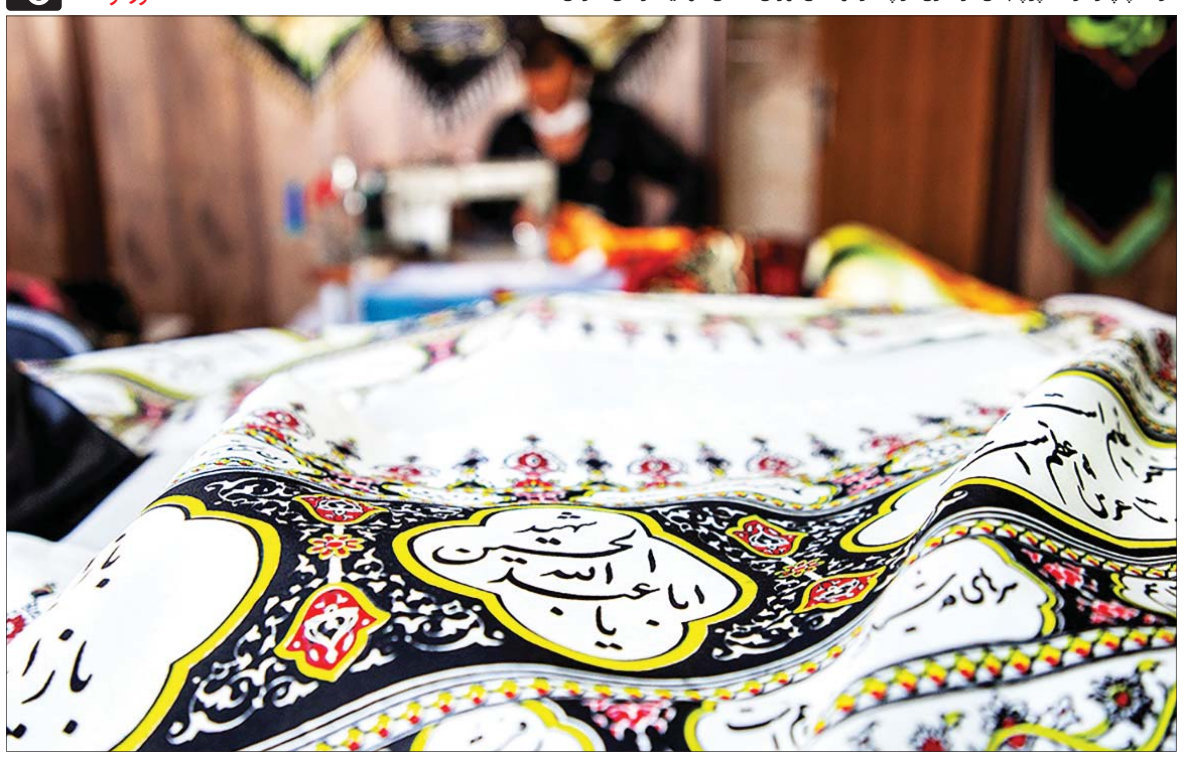

تکلیف و واقعه

## جامعه‌ای تنها

علی ورامینی

تقریبا بیشتر ما آدمیان سر و کارمان در زندگی به درجات مختلف به نظام سلامت و پزشک خواهد افتاد. معمولا چنین است که اگر کار اورژانسی نداشته باشیم و به پزشک متخصص رجوع کنیم، اولین کاری که می‌کنیم، شمردن مشتری‌ها در طول روز و هفته و ماه است و بعد از آن ضرب در قیمت ویزیت؛ سپس تعجب و بعضا گلایه‌کردن از تفاوت درآمدی که پزشکان با دیگر اقشار جامعه دارند. همه مواجهه ما با نظام پزشکی عمدتا به همین تقلیل پیدا می‌کند و از این بابت فرق چندانی هم بین عوام و خواص وجود ندارد. یک خطای شناختی اساسی در این مواجهه وجود دارد و از قضا تقلیل کار پزشکی به بخش بسیار جزئی‌ای از آن یک کلیت از همین خطا ناشی می‌شود.

ما معمولا وقتی دنبال متخصص می‌گردیم، با پرس‌وجو سراغ مشهورترین‌هایی می‌رویم که از پی این شهرت همیشه مطب شلوغی دارند و دچار این خطای شناختی می‌شویم که همه پزشکان چنین هستند. اگر میان این اندک پزشکان (در برابر جامعه آماری پزشکان رقم درخورتوجهی نیستند) یکی‌شان هم کارتخوان نداشته باشد، بار دیگر نه‌تنها فرار مالیاتی را به همه پزشکان مشهور؛ بلکه به همه جامعه پزشکی تعمیم می‌دهیم. این خطای شناختی اساسی باعث می‌شود انگاره جامعه از پزشک، فردِ بسیار سر شلوغِ کم‌حوصله‌ای باشد که به ازای کمتر از پنج دقیقه ویزیت بیمار اندازه دستمز مصوب یک روز کاری وزارت کار برای یک کارگر حقوق می‌گیرد. این انگاره شکاف عمیقی بین مردم و پزشکان و در اصل نظام سلامت می‌اندازد و حتی خوانش نخبگان جامعه هم از جامعه پزشکی بر مبنای همین انگاره‌ای شکل می‌گیرد که یک خطا و مغالطه ناخودآگاه است.

این شکاف به‌وجودآمده هزاران تالی فاسد دارد که اصلی‌ترین آن نگاه کین‌توزانه مردم به جامعه پزشکی است. گاهی این نگاه کین‌توزانه از پسِ اتفاقی مانند مرگ یک انسان مشهور به دلیل خطای پزشکی مثل دمل چرکین بیرون می‌زند. به یاد بیاورید که ضایعه مرگ عباس کیارستمی و حوادثی که از پسِ آن پیش آمد. امروز دیگر می‌توان با اطمینان گفت که آن واکنش‌های ابتداییِ سلبریتی‌ها و بعدا پزشکی که به این بازی نابخردانه وارد شد، جز واکنش‌هایی هیستریک چیز دیگری نبود.

کدام‌یک از آن سلبریتی‌ها که یقه چاک می‌کرد سبب‌ساز جریانی شد که بازنگری‌ای اساسی در نظام سلامت کشور شود؟ همان‌ها امروز عکس و کلیپ از بزرگداشت مقام پزشک و کادر درمان در مبارزه با کرونا می‌گذارند و روز دیگر برای فرد هوچی‌گری که از سرِ سودای صندلی مجلس به پزشکان توهین می‌کند، کف می‌زنند. به اینها حرجی نیست، کار خودشان را می‌کنند. سلبریتی می‌خواهد پیش چشم باشد؛ یک روز با نقد پزشک و روز دیگر با کمپین تحریم نخریدن کالا.

خلأ بزرگی که دراین‌میان حس می‌شود، عدم ورود نخبگان فکری چه در جامعه دانشگاهی و چه در میان روشنفکران، به کار پزشکی است. کارهای جسته و گریخته اگرچه ستودنی باشند اما جریان‌ساز نخواهند شد. نظام سلامت کشور یکی از مهم‌ترین ستون‌هایی است که در زیست فردی، عدالت اجتماعی و حیات جمعی تأثیر مستقیم دارد. احتمالا همان خوانشی که از پزشک در ابتدای یادداشت گفته شد و تقلیل آن خوانش به کل نظام سلامت، در عدم ورود جامعه فکری ما به کار پزشکی و اصلاح نظام سلامت بی‌تأثیر نیست.

همه مرگ کیارستمی را به‌واسطه خطای پزشکی فهمیدند؛ اما چه کسی می‌داند در همین یک سال گذشته حداقل دو جوان دانشجوی پزشکی از فشار کار بی‌امان و بدون استراحت جان سپردند؟ چه کسی جز اندک پزشکانی که در حوزه عمومی حضور دارند درباره نظام استثمارگری دستیار پزشکی سخن گفته و از این نوشته‌اند که چرا یک پزشک در ازای کار تمام‌وقت و شیفت‌های مکرر طاقت‌فرسا دستمزدی کمتر از مصوب وزارت کار می‌گیرد؟ چه کسی از آن‌همه پولی که در طرح تحول سلامت به ناشیانه‌ترین صورت ممکن در پای نسخه‌های الکی «ام‌آرآی» و «سی‌تی‌اسکن» تلف شد، چیزکی گفته است؟ چرا اشاره‌ای به صف پزشکان تازه فارغ‌التحصیلی که در سفارتخانه‌های کانادا و استرالیا تشکیل شده است، نمی‌شود؟ چرا اینان خلاف تصور عام هیچ امید و انگیزه‌ای برای ماندن در اینجا ندارند و تن به سخت‌ترین امتحانات و رنج مهاجرت می‌دهند که جای دیگری برای خود زندگی بسازند؟

این دست سؤال‌ها بسیار است. خلاف آنچه می‌اندیشیم، نظام سلامت (نه آن معدود پزشکانی که بسیار مراجعه‌کننده دارند و کارتخوان هم ندارند) بسیار تنهاست و به کمک و همکاری فکری آنانی نیاز دارد که دغدغه زیست بهتر مردمان و عدالت اجتماعی دارند. روند کنونی هر روز شکاف جامعه و پزشکان را بیشتر خواهد کرد، عمده کار پزشکی را به سمت پزشکی کاریزماتیک خواهد برد و در کل سلامت جامعه را با چالشی بنیادین مواجه خواهد کرد.

روایت

## ما گناهکاران

گیسو فغفوری

چندوقتی است که قربانیان خشونت، تجربه‌های خود را در شبکه‌های اجتماعی با هشتگ‌های تجاوز و خشونت جنسی فریاد می‌زنند. بسیاری از زنان این تجربه‌ها را که سال‌ها آنها را خراشیده و آزار داده با جزئیات بیان می‌کنند و بی‌هراس از قضاوت و سخنان دیگری درباره‌اش سخن می‌گویند. این روزها شبکه‌های اجتماعی همچون دانشگاهی است که مدام سرفصل جدیدی را درباره خشونت جنسی و تجاوزها ارائه می‌دهد. شبکه‌های اجتماعی این بار بستری شده برای بیان تابوهایی که در محل‌های مختلف و از منظرهای کاری، عشقی و مالی به روح و روان افراد آسیب زده بود؛ هرچند پیش‌تر نیز از آنها گفته شده بود اما به‌عنوان تجربه فردی اکثرا خاموش و فراموش‌شده بود. فرقی هم نداشت درباره یک طنزنویس باشد یا درباره عضو یک سازمان جهانی. سخن‌گفتن از تجاوزها به‌عنوان افشاگری شناخته می‌شد و اندکی بعدتر به خاطره‌هایی تبدیل می‌شد و شاید به‌عنوان نشانه‌ای از شجاعت زنان آسیب‌دیده در یادها باقی می‌ماند اما کمتر با آنها همراهی می‌شد یا فرصتی فراهم می‌شد تا درباره‌اش گفته و نوشته شود. پیش‌تر همه نظاره‌گر بودند و با قضاوتی از آن می‌گذشتند و کمتر همراهی می‌کردند اما اکنون با این فریادهای از ته دل، فرصتی فراهم شده تا درباره‌اش سخن گفته و تحلیل نوشته شود. جنبش Me Too که حدود سه سال پیش در هالیوود با قدرت پیش رفت سبب شد تا بازیگران زن در سراسر جهان از این تبعیض‌ها و خشونت‌ها بگویند و علیه هاروی واینستاین و افرادی نظیر او از نماینده پارلمان و عضو کابینه گرفته تا عضو آکادمی نوبل ادبیات قیام کنند؛ فرصتی که از این مسئله که به نظر حل‌شده می‌رسید، گفته شود.

در همان روزها رسانه‌های سراسر جهان به دنبال نیویورک‌تایمز به حمایت از این روایت‌ها رفتند و حتی نشریه تایم چهره برتر سال ۲۰۱۷ را زنان حامی این جنبش دانست، تصویری از چند زن و ازجمله اشلی جاد و تیلور سوییفت را انتخاب کرد و سردبیر مجله «تایم» درباره علت این انتخاب نوشت: «رفتار این زنان در همراهی با صدها زن و مرد دیگر باعث یکی از سریع‌ترین تغییرات در فرهنگ ما از دهه ۶۰ به این سو شد». این روزها نوبت زنان ایرانی شده تا از «من هم همین‌طور»های خود بگویند. تروماهای خود را بیان کنند و با همدلی و همدردی مورد حمایت قرار گیرند. تروماهایی که ما شنوندگانش با خواندن و شنیدنش عذاب وجدان می‌گیریم و احساس گناه و بی‌فایده‌بودن می‌کنیم. فرقی هم ندارد فعال حوزه زنان باشیم یا یک همکار یا دوست یا عضو یک خانواده. واقعیت‌های پنهانی دردناکی بود که این روزها مدام در صورت‌مان می‌خورد. افرادی نظیر من و بسیاری از ما که نتوانسته‌ایم در آن روزها و لحظه‌ها با این زنانی که در کنارمان می‌زیسته‌اند ابراز همدردی کنیم و همراه و ملجأشان باشیم. بسیاری از ما زنان نتوانسته‌اند با وجود تمام ادعاها در لحظه‌های حساس و نیاز راه‌حل‌های خوبی بیابند و از جملات کلیشه‌ای استفاده نکنند و راه‌حل‌های صد مَن یک غاز از خود صادر نکنند؛ بسیاری از زنانی که با جملاتی نظیر «خانواده دارد»، «آبرویش می‌رود»، «خودت چرا مراقب نبودی»، «چرا خودت را در معرض اتفاق قرار دادی»، «تو که می‌دانستی فلانی این‌طوری است»، «نه، اینکه آزار نیست»، «چرا می‌خواهی شکایت کنی آبروی بقیه را هم می‌بری‌ها» و... یا در سکوت نظاره کردند و درد دیگری و گریه‌هایش را ناشی از ضعفش دانستند. حالا و این روزها بسیاری از زنان در خلوت‌شان یا با دوستان‌شان رفتارهای‌شان را بازنگری می‌کنند، مدام و مدام خود را تأدیب و سعی می‌کنند یاد بگیرند چیزهایی را که به‌راحتی ندیدند و به‌سادگی از کنارش گذشتند، بار دیگر این‌گونه رفتار نکنند. حالا که بسیاری فارغ از شغل و جایگاه و تحصیلات‌شان توانسته‌اند از سد قضاوت‌های دیگری و دیوارهای ذهنی خود بگذرند، دیگر زنان نیز بسیار یاد گرفته‌اند. شاید دیر و شاید به‌سختی و شاید این روزها به خاطر غفلت‌شان با نفرت و بیزاری زنان قربانی روبه‌رو شوند. این روزها که زنان قربانی و آسیب‌دیده به‌حق در جایگاه قاضی نشسته‌اند و آنان- غافلان و سکوت‌کنندگان - را شریک دزد و رفیق قافله دانسته‌اند، اما این دوران فرصتی برای یادآوری بود، برای تلنگر، برای آموختن و برای گذر به مرحله بعد. شاید در روزهای بعدتر، شاید در روزهایی که این واگویی‌ها اندکی از درد و اندوه بکاهد؛ فرصتی فراهم شود که این گفتن‌ها موج و جنبش بسازد و تغییراتی بنیادین را پدید آورد. شاید ماه‌های بعد امکانش فراهم شود که زنان ایران نیز در ادامه تغییرات بنیادین جنبش Me Too تغییراتی چشمگیر به وجود آورند؛ تغییراتی در حوزه کاری، حضور اجتماعی و مراقبت فردی و جسمی.

آکادمی

روز پزشک ۹۹

## سال کرونا

بابک زمانی
نورولوژیست

نوشتن درباره روز پزشک امسال از هر سال دیگری دشوارتر است، نه‌فقط به دلیل کرونا و دشواری‌هایی که پدید آورده و فداکاری‌های بی‌مثال جامعه پزشکی، بلکه بیشتر از این بابت که چه بنویسی که در قالب لفاظی‌های مرسوم نگنجد؟ و اینکه آیا لفاظی‌ای هست که پرطمطراق‌تر از آن را انجام نداده باشند؟ لفاظی‌هایی که در آنها پزشک را تنها به‌عنوان یک «کلیت»، یک روح، یک پدیده قدسی می‌ستایند و نه پزشک به‌عنوان یک موجود «واقعی» که انسانی است و زندگی می‌کند!

با تمام این لفاظی‌های رایج وقتی که پزشک یک دستیار و در حال آموزش است، همچنان باید با حقوقی توافق‌نشده باهدف آموزش استخدام شود اما به سنگین‌ترین و پرشمارترین مشاغل درمانی بپردازد. حقوق و شرایط آموزش برای او و نمایندگانش از پیش قابل تعامل نیست. در هنگامه بحران‌هایی مثل کرونا هم بیشترین بار بر دوش او گذاشته می‌شود، چراکه سیستم ما تنها توانایی ساده‌ترین نوع برنامه‌ریزی دستوری را دارد و برنامه‌ریزی به معنای سیاست‌گذاری برای به‌کارگرفتن تمام جامعه پزشکی حتی در بحران را ندارد. پزشک واقعی وقتی هم که دوران تحصیلش به پایان می‌رسد باید خدمتی اجباری، بازهم بدون کمترین تعامل در مورد حقوق و مکان و شرایط را شروع کند. شاید اگر دستمزدی برابر نیازهای روز و با درنظرگرفتن همه ضروریات محاسبه می‌شد، این اجبار و این فرمول‌بندی‌های پیچیده ضرایب و امتیازات برای دوران طرح که معمولا به نتیجه دلخواه هم نمی‌رسند (و خروجی نهایی را تورنتو و و مونترال تعیین می‌کنند) لازم نمی‌شد و تقسیم پزشکان مثل همه جای دنیا به بدیهی‌ترین شکل با راه‌حل قدیمی «فنیقی‌ها» -دستمزد- آن‌طور که مرحوم «دکتر قریب» می‌گفت حل می‌شد. برعکس گویا چنان به این سیستم عادت کرده‌ایم که وقتی رسما اعلام می‌کنند امسال برای پیش‌دستی در مقابله با کرونا تقسیم فارغ‌التحصیلان را جلو انداخته‌اند، حتی تعجب هم نمی‌کنیم! واقعیت است که مشکلات بنیادین و مزمن اقتصادی و اجتماعی نظام سلامت کشور تنها با اعزام بالاجبار تازه فارغ‌التحصیلان و استفاده از نیروی کار ارزان قابل حل -بخوانید لاپوشانی- است. پیش چشم آن‌قدر دیده‌ایم که گویا این چیزها لباس منطق پوشیده‌اند. وضعیت اضطراری دائمی‌شده به بیان «جورجو آگامبن» همین است.

آری، روز پزشک هرچه می‌خواهید در بزرگداشت پزشکان داد سخن دهید، اما در همان زمان می‌توانید حتی در بحبوحه سال‌های کرونا، خلاف تمام قوانین حقوق اولیه انسانی، آنها را به کار گیرید. در حین لفاظی و تقدیر از پزشکان می‌توانید تعرفه‌ای برای کارشان، به‌خصوص زمانی که دارند کار پزشکی به معنای دقیق کلمه، ویزیت و معاینه و تشخیص را انجام می‌دهند، وضع کنید که از همه تاریخ و همه جای دنیا کمتر باشد و حتی در سال کرونایی و همهمه مرگ‌ومیرها و سرودها و آوازها هم در آن تغییری ندهید. می‌توانید ضمن قدردانی‌های باشکوه حتی مانع مبادله آزاد، پاپاپای و محبت‌آمیزی شوید که قرن‌ها بین حکیمان و بیماران‌شان جریان داشت و بدتر از همه اینکه با این کار راه نظارت بر کیفیت کارشان را هم می‌بندید. گویا پیام این است؛ هرچه می‌خواهید بکنید، فقط تعرفه طلایی را رعایت کنید! پیامی که هرچه بیشتر و بیشتر به افت کیفیت و حیف‌ومیل امکانات و احیانا افزایش اقدامات غیرضروری می‌انجامد. اشکالی ندارد پزشکان و نسخه‌نویسان با نگاه تحقیرآمیزی که ارزش تحصیل و تجربه کاری‌شان را از کرایه تاکسی بیمارشان پایین‌تر آورده است، آشنا هستند. نگاهی که جوهره کار پزشکی شامل تعمق و تصمیم‌گیری را از درون می‌پوساند و کیفیت سلامت را به قهقرا برده، می‌شناسند. نگاه عامیانه‌ای که بی‌تردید ارزش کارها را با مبلغ‌شان می‌سنجد، نه با تقدیرنامه‌های‌شان و مثلا به هنگام بیماری ابتدا «ام‌آرآی» می‌گیرد و با لباس‌های خشک‌شویی و کاغذ خریدهای منزل به مستخدم می‌دهد تا به چند طبیب متخصص در یک روز! نشان دهد و دیر نکند تا به گوگل هم برسد، آزارشان می‌دهد. اما هرگز به افت کیفیت سلامت در کشور به دلیل این تحقیر و به نارضایتی از کیفیت کاری که می‌کنند (career satisfaction) عادت نخواهند کرد. باشد! روز پزشک بر همه مبارک باد!

یادداشت

## گونه‌ای دیگر

زهرا مشتاق

آیا می‌شود مراسم مرسوم محرم و صفر را به شکلی دیگر برگزار کرد؟ آیا شخصیت حضرت امام حسین که مورد اقتدای شیعیان جهان و مسیری برای پالایش فکری و عملی است، می‌تواند در جهان امروز به شیوه‌ای دیگر به حیات معنوی خود ادامه دهد؟ آیا شکل برگزاری این ۶۰ روز خاص غیرقابل تغییر است؟ از چه شیوه‌هایی برای پویایی و ماندگاری بیشتر این اندیشه، به‌خصوص در جهان امروز می‌توان بهره گرفت؟

سال‌های درازی است که مراسم دوماهه محرم و صفر در ایران، همراه با برپایی سفره‌های گران‌قیمت انجام می‌شود. سفره‌هایی که می‌تواند شکل ظاهری آنها تغییر یافته و به جای برپایی تنها در دو ماه از سال، جنبه‌ای مؤثرتر و ماندگارتر یابد. حتی در جست‌وجوی استفتائات صورت‌گرفته از مراجع دینی، هیچ‌یک تأکیدی صرف بر اشکال فعلی نداشته یا شیوه پیشنهادشده در این یادداشت را رد نکرده‌اند.

پرسش این است؛ آیا می‌توان در این شرایط خاص حاکم بر جهان، به جای اصرار و جدل برای شکل همیشگی رایج، مراسم را به گونه‌ای دیگر برگزار کرد؟ برای مثال در استان‌هایی مثل سیستان‌وبلوچستان، جنوب و شرق کرمان، هرمزگان و خراسان مدارسی وجود دارد که به‌شدت نیازمند داشتن کولر هستند. مدارسی که به دلیل مراقبت از دانش‌آموزان، پنکه‌های سقفی را جمع کرده، اما بودجه‌ای برای تهیه کولر، چه کولرهای پنجره‌ای و چه اسپیلت ندارند و دانش‌آموزان و معلمان ناچار به تحمل گرمای بسیار شدیدی هستند.

آیا می‌شود هیئات مذهبی، بودجه‌ای را که برای این شب‌ها در نظر گرفته‌اند؛ صرف ساخت یک مدرسه حتی یک‌کلاسه کنند؟ آیا نهادی وجود دارد که برآورد کند در این دوره زمانی چه هزینه‌ای صرف می‌شود؟ آیا این بودجه به جای آنکه در دهه اول محرم، اربعین یا بیست‌وهشتم صفر تمام شود، یک تجلی دائمی پیدا کند؟ مثلا تجهیز یک خانه بهداشت روستایی، ساخت پارک بازی در روستاهای دوردست، تأمین بودجه درست‌کردن یک جاده روستایی، خرید آمبولانس برای درمانگاه‌هایی که کارشان خدمات‌دهی به روستاهای محروم در نقاط دوردست است، خرید تانکر آب برای روستاهایی که به هیچ‌گونه منابع آبی دسترسی ندارند، کمک به هزینه تحصیل دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل، راه‌اندازی کارگاه‌هایی برای امکان اشتغال خانواده‌های روستایی، خرید آبسردکن برای مدارس، تعمیر مدارس فرسوده، فراهم‌کردن هزینه حفر چاه در روستا، درست‌کردن همراه‌سرا برای بیماران شهرستانی و روستایی کم‌بضاعت یا بی‌بضاعت در کنار مراکز درمانی قطب و شناخته‌شده در کرمان، تهران و یزد.

این فهرست می‌تواند چنان بلند باشد که موارد بسیاری را شامل شود. از قضا، تأمل در موارد یادشده، می‌تواند تلنگری باشد برای توجه دوباره به اولویت‌ها. در جایی که می‌توان با پول‌هایی که صاحبان هیئت‌های مذهبی در ایام سوگواری تنها برای روزهایی خاص هزینه می‌کنند؛ اعمالی چنین مهم و پایدار انجام داد. یک بار دیگر به موارد پیشنهادشده دقت کنید. انجام کدام‌یک به اندیشه و منش حضرت امام حسین نزدیک‌تر است؟

رسانه

## «شرق» و جامعه ایرانی از شهریور ۸۲ تا شهریور ۹۹

پژمان موسوی

● فردا که آفتاب برآید، روزنامه «شرق» هفدهمین سالروز انتشارش را جشن می‌گیرد؛ ۱۷ سال پیش در دوم شهریور ۱۳۸۲ بود که روزنامه «شرق» با شعار «آفتاب از شرق طلوع می‌کند»، خود را به مخاطبانی که در تب و تاب توسعه سیاسی و مطبوعات مستقل بودند، عرضه کرد و خیلی زود توانست جایی محکم و البته درست در بین مخاطبان برای خود باز کند. از آن شهریور تا این شهریور البته خیلی چیزها عوض شده است، نه روزنامه‌نگاریِ ایران مثل آن روزهاست نه شرایط عمومی جامعه ایرانی کوچک‌ترین شباهتی به آن روزگاران دارد. در شهریور ۹۹ برخلافِ شهریور ۸۲ که روزگارِ رونقِ مطبوعات بود، خیلی‌ها هستند که بر طبل مرگِ مطبوعات کاغذی می‌کوبند و از حذف قریب‌الوقوع آنها سخن به میان می‌آورند. در شهریور ۸۲، نه‌تنها خبری از شیوع گسترده رسانه‌های مجازی در سپهر رسانه‌ای ایران نبود؛ بلکه شبکه‌های اجتماعی اصلا وجود نداشتند که بخواهند تأثیری در مصرف رسانه‌ای مردم داشته باشند. در شهریور ۸۲ برخلاف شهریور ۹۹ که روزگار «فیک‌نیوزها» است، روزگار دقت بود و «اعتبار منبع» و عمل به استانداردهای حرفه‌ای، اصلی مهم و پذیرفته‌شده در میان روزنامه‌نگاران ایران بود. با تمام این تغییر روزگاران، «شرق» هنوز هست و هر روز در کیوسک‌های مطبوعاتی خود را به مخاطبان عرضه می‌کند؛ همان‌طور که گاردین هنوز هست، تایم هنوز هست، نیویورک‌تایمز هنوز هست و یومیوری هنوز هست؛ البته کیفیت این «بودن»ها متفاوت است، اما مهم همین «بودن» است؛ مهم این است که روزنامه‌ای یا مجله‌ای در ایران، تبدیل به «نهاد» شود و «بماند». در جامعه‌ایمانند جامعه ایران که تمام ویژگی‌های «جامعه کوتاه‌مدت» را دارد، همین بودن و ماندن است که مهم است، همین که روزنامه‌ای یا مجله‌ای یا تشکلی باشد و بماند و تبدیل به نهاد شود، این است که مهم است. همین بودن و ماندن است که برای هر کشوری «اعتبار» می‌شود و بزرگی می‌آورد، موضوع، «شرق» یا «اطلاعات» یا «اعتماد» نیست، همان‌طور که موضوع، تایم یا گاردین یا یومیوری نیست، موضوع ماندن است و همین هم هست که برخلاف فضای مجازی‌ای که هیچ اعتباری به سپهر رسانه‌ای یک کشور نمی‌دهد، می‌تواند آن کشور را دارای حرمت و اعتبار در میان رسانه‌های منطقه‌ای یا حتی جهانی کند. ازهمین‌رو هم هست که تلاش برای ارتقای وضعیت مطبوعات در ایران، نه فقط تلاشی محدود در عرصه داخلی بلکه کوششی استراتژیک در صحنه‌ای جهانی است. این تلاش در روزگار رسانه‌زده امروز یک معنای دیگر هم دارد: احیای اعتبار و اعتماد. در زمانه‌ای که نفوذ حیرت‌انگیز شبکه‌های اجتماعی در سپهر رسانه‌ای ایران، همه را نگران کرده است، ما باید خیلی جدی به این فکر کنیم که چطور باید با این روند بنیان‌برافکن مقابله کرد. پرسش اصلی این است: آیا ما حق نداریم از انتشار هر رویداد و شایعه‌ای به نام «خبر» در شبکه‌های اجتماعی نگران باشیم؟ آیا ما نباید نگرانِ این باشیم که «بی‌تعهدی»ها و «بی‌مبالاتی»ها، شرف حرفه و اعتبار کاری‌مان را هر روز بیشتر زیر سؤال می‌برد؟ آیا ما نباید به این بیندیشیم که با وجود چرخش سریع و حیرت‌انگیز اطلاعات در شبکه‌های اجتماعی مجازی، مرجعیت رسانه‌های رسمی ما کم‌کم زیر سؤال می‌رود و روزی می‌رسد که دیگر مطبوعات مرجع اصلی جریان آزاد اطلاع‌رسانی در کشور نباشد؟ اختلاف اساسی بر سر این است: دقت و بی‌دقتی، سرعت و تأمل و در نهایت حرفه‌ای‌گری و بی‌مبالاتی. روزنامه‌نگاران و روزنامه‌ها یک اصل اساسی در کار حرفه‌ای خود دارند: دقت؛ اصلی که با هیچ اصل دیگری در روزنامه‌نگاری قابل مقایسه نیست و هیچ روزنامه‌نگاری بدون لحاظ‌کردن این اصل نمی‌تواند بر خود عنوان روزنامه‌نگار بگذارد. این‌گونه است که (عموما) خبرها و گزارش‌هایی که روزنامه‌نگاران روی کاغذ می‌آورند و آن را به‌عنوان «اطلاعات» و «آگاهی» به دست مخاطبان می‌رسانند، بر اساس اصل دقت تنظیم شده‌اند و عموما «درست» و «دقیق» هستند. روزنامه‌نگاران روی بالا و پایین شدن آمارها حساس هستند و «اعداد» برای آنها مهم است. روزنامه‌نگاران روی هر خبر و گزارشی که بخواهند منتشر کنند، کنکاش می‌کنند و ابعاد موضوع را با مقامات مسئول و مردم در میان می‌گذارند؛ برای روزنامه‌نگاران حرفه‌ای منابع خبری باید آگاه باشند و هر منبعی، منبع خبر نیست و همه اینها درست ۱۸۰ درجه مخالف آن چیزی است که این روزها در شبکه‌های اجتماعی در جریان است؛ اغتشاشی که شبکه‌های اجتماعی و «فیک‌نیوز»ها در سپهر اطلاع‌رسانی ایران به وجود آورده‌اند، مانند سیلی ویرانگر دارد همه آبرو و اعتباری را که روزنامه‌نگاران حرفه‌ای در طول سال‌ها به دست آورده‌اند، نابود کرده و مردم را نسبت به کلیت سپهر اطلاع‌رسانی ایران بی‌اعتماد می‌کند. ازهمین‌رو هم هست که «بودن» و «ماندن» روزنامه‌ای مانند «شرق» آن هم در این شرایط سخت و بنیان‌برافکن مهم است؛ این «بودن» یعنی روزنامه‌نگاری در ایران با تمام مسائل و مشکلاتش عقبه دارد، تاریخ دارد، هویت دارد و از همه مهم‌تر استمرار دارد؛ حتی اگر این استمرار با چند توقیف، بریده‌بریده شده و نتوانسته باشد به نهادی تنومند و استوار در سپهر رسانه‌ای ایران بدل شود.